

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

حدیث اخلاقی هفته (ادامه خطبه شفشقیه)

امیرالمؤمنین (علیه السلام) پس از این که فرمودند خلیفه اول حکومت را در حوزه خشناء واقع نمود و تحویل کسی داد که لغزش های فراوان داشت و مرتب نسبت به آن ها اعتذار می جست، می فرماید «فَصَاحِبُهَا كَرَّكِبِ الصَّغْبَةِ إِنَّ أَشْنَقَ لَهَا حَرَمٌ وَإِنْ أُسْلِسَ لَهَا تَقَحَّمْ»

صاحب این حکومت مثل راکب شتر سرکش است - صعبه به معنای شتر سرکش و در مقابل شتر ذلول که شتر رام است - که اگر زمام این شتر را در جهت مهار نمودن آن بکشد بینی آن پاره می شود، برای این که باید با شدت برخورد نماید. اگر هم آن را رها نماید سقوط می کند. در مورد کلمه «صاحب» سه احتمال مطرح شده است:

الف - صاحب به شخصی که در پرتو این حکومت باشد اطلاق می شود؛ یعنی حضرت (علیه السلام) وضع سخت خود و اصحاب خود را در حکومت زمان خلیفه دوم بیان می نمایند به این بیان که حکومت خلیفه دوم به گونه ای بود که اگر این افراد قصد داشتند در مواقع لزوم حرف بزنند با ایشان برخورد می شد و اگر سکوت می کردند اسلام در دره سقوط قرار می گرفت.

شاهد این تعبیر عبارت «فصبرت على طول المدة و شدة المحنة» و حتی تعبیرات قبل است که ایشان حکومت را وصف نموده بودند. با وجود چنین حکومتی اگر افراد عالم، دانشمند و مؤمن بخواهند با خلافتی ها مقابله نمایند، بینی شان پاره می شود و اگر سکوت اختیار نمایند، می بینند دین و جامعه به اضمحلال می رود.

ب - ضمیر در صاحب به خلافت خلیفه دوم مربوط نباشد بلکه به مطلق خلافت برگردد؛ یعنی طبیعت خلافت این است که اگر حاکم قاطعیت به خرج بدهد «حَرَمٌ» افسار امور پاره می گردد، و اگر سستی به خرج بدهد «تَقَحَّمْ» همه امور نابود می شود.

این احتمال بسیار بعید است زیرا این جمله تفریع بر جملات قبل است یعنی وقتی خصوصیات خلیفه دوم این اوصاف است چنین تبعاتی نیز در پی خواهد داشت.

ج - صاحب به معنای مالک حکومت باشد. معنای عبارت این است که خلیفه دوم به جهت خصوصیات که حضرت (علیه السلام) برای وی ذکر نمودند، به گونه ای رفتار می نمود که در هر موردی وارد میدان می شد «حَرَمٌ» که به معنای «قَطْع» است و اگر در موردی هیچ اقدامی نمی نمود، همه چیز رها می شد.

چنین به نظر می رسد این احتمال، احتمال درستی است که اولاً صاحب به معنای لغوی خود یعنی مالک به کار می رود و ثانیاً؛

تعبیرهای قبلی نیز هماهنگ است.

سپس حضرت (علیه السلام) می‌فرماید «فَمُنَى النَّاسُ لَعَمْرُ اللَّهِ بِخَبْطٍ وَ شِمَاسٍ وَ تَلَوْنٍ وَ اعْتِرَاضٍ.» زمانی که حکومت این چنین باشد مردم گرفتار می‌شوند و قسم به خدای تبارک و تعالی مردم مبتلای به چهار عنوان شدند:

الف- خَبْطٍ: در لغت که در عرف نیز رایج است و می‌گویند فلانی خبط کرده است، یعنی حرکات حساب نشده. زمانی که شتر پای خود را حساب نشده به زمین می‌زند عرب تعبیر به خبط می‌نماید.

در بعضی از کتب می‌گویند «السير على غير المعرفة و في غير الجادة» طی کردن مسیر به گونه‌ای که انسان در جاده نیست و نمی‌داند به کجا می‌رود؛ مثل این که در بیابانی سرگردان باشد و برود.

مردم وقتی چنین حاکمی دارند گرفتار خبط می‌شوند، یعنی سرگردان هستند و کارهایشان حساب نشده است و نمی‌توانند برای امور زندگی خود برنامه‌ریزی نمایند.

ب- شِمَاسٍ: به معنای «نفرت» و «نفار» است؛ یعنی در مردم به سبب این حکومت حالت نفار به وجود آمده بود. فرس شמוש یعنی اسبی که نمی‌گذارد کسی بر پشتش سوارش شود. تعبیر فارسی «شموس» ظاهراً همان «چموش» باشد یعنی شخصی که به کسی کولی نمی‌دهد و زیر بار نمی‌رود و یا به حرف گوش نمی‌دهد. به بچه‌ای که به حرف پدر و مادر گوش نمی‌دهد می‌گویند این بچه چموش است.

مقصود از «شماس» کسی است که مسئولیت‌پذیر نیست و باری به عهده نمی‌گیرد؛ همان‌گونه که اسب چموش نیز نمی‌گذارد کسی سوارش شود. زمانی که حاکم با خصوصیات که امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید باشد، دیگر کسی زیر بار مسئولیت نمی‌رود و همه فرار می‌کنند.

ج- تَلَوْنٍ: به انسانی که اخلاق ثابت ندارد، می‌گویند این شخص متلون الاخلاق است؛ مثلاً امروز عصبانی و فردا آرام است یا امروز خوشحال و فردا غمگین است و هر روز و هر لحظه به گونه‌ای متفاوت است.

د- اعْتِرَاضٍ: به معنای حرکت در کنار جاده یا اشاره به حرکات ناموزون است. اعتراض را بر کارهای سطحی نیز می‌توان تطبیق نمود. در عرض حرکت نمودن یعنی درست به میدان نمی‌آید و معمولاً از مسائل اساسی جامعه خود فاصله می‌گیرد.

نقش حکومت در زندگی مردم

حکومت در مردم و معاش آنان اثر بسزائی دارد. این نکات در متون دینی ما راجع به حکومت مطرح شده است و متأسفانه امروز به این موارد در جامعه بشری اصلاً توجهی وجود ندارد که مثلاً حکومت باید به نحوی باشد که مردم زیر بار مسئولیت‌ها بروند یا مردم در مسیر صحیح حرکت و عمل نمایند. از اهداف اصلی حکومت دینی، مسئولیت پذیر نمودن مردم و جامعه است. خداوند متعال به دنبال همین است که با حکومت صحیح و عادل مردم استعدادهای خود را در زمینه‌های مختلف به فعلیت برسانند.

ابر قدرت‌های جهان مانند آمریکا امروز به معنای واقعی به دنبال بردگی مدرن نه تنها در ایران و خاورمیانه بلکه در تمامی جهان هستند. این‌ها می‌خواهند جهان در تمام مسائل مانند اقتصاد، خوراک، پوشاک، و حتی در دین تسلیم محض‌شان باشند. البته از تعابیری مانند «آزادی» و «حقوق بشر» استفاده می‌نمایند اما عمل آن‌ها کاملاً مخالف این تعابیر است.

در مقابل اسلام به معنای واقعی کلمه به این مسائل اهمیت می‌دهد و به دنبال حکومتی است که در پرتو آن انسان آزاد باشد و گرفتار خبط نشود؛ اما حکومت‌های امروزی به دنبال اسارت بشر هستند. کما این‌که بعد از رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) به این جهت که خلافت اولی، دومی و سومی بر اساس مبنای دینی نبود، مردم گرفتار عناوین مذکور شدند.

هر چند اهمیت وجود حکومت دینی آشکار است اما متأسفانه در زمان ما برخی از مسئولین سابق می‌گویند هر حکومتی که خواست مردم باشد باید سرکار بیاید.

بله اگر بگوئیم زمانی که مردم هر حکومتی را می‌خواهند غیر از آن حکومت دیگری درست نمی‌شود صحیح است اما این‌که به مردم بگوئیم شما هر حکومتی را که می‌خواهید بیاورید صحیح نیست. بعضی از مدعیان ولایی‌گری چنین ادعایی داشتند. اینها در صحبت‌هایشان می‌گویند اگر مردم ولایت فقیه را نخواهند اشکالی ندارد و هر چه خواست مردم باشد مشروع و صحیح است.

این قبیل افراد به آیاتی مانند این آیه شریفه توجه ندارد که خداوند متعال می‌فرماید «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا»^[1] در ذیل این آیه برخی روایت می‌گویند مهم‌ترین امانت این است که مردم حکومت را به دست اهل آن بدهند. واضح است که مراد آیه از امانات، امانت ظاهری نیست؛ مانند اینکه اگر شخص خانه یا مالش را امانت داده باشد باید به او بازگرداند زیرا این امری فطری و عقلانی است و نیاز به بیان به این نحو و با این تعبیر ندارد.

حقیقت این امانت همان «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^[2] است که مراد از آن «ولایت» می‌باشد. یعنی مردم حق ندارند غیر از ولایت خداوند متعال و آنچه مربوط به خداوند است اعم از رسول خدا و ائمه معصومین (علیهم‌السلام) و در زمان غیبت ولی فقیه جامع الشرایط، حکومت شخص دیگری را بپذیرند و این معنای حفظ امانت است.

این افراد که می‌گویند هر شخصی حاکم باشد و زیر بار حکومت هر شخصی که مردم انتخاب نمودند بروید، مرادشان افتادن حکومت به دست افراد نا اهل است. البته این افراد به خیال خود و در جهت مطامع دنیوی، شهرت‌طلبی و مقبولیت عامه این مطالب را بیان می‌نمایند.

ادامه بیان امکان اقسام وضع طبق مبنای قرن الاکید

مرحوم شهید صدر (رحمه‌الله) برای بیان وضع عام موضوع له خاص طبق مبنای «قرن الاکید» مطالبی را بیان می‌نماید. اساس مطلب ایشان مربوط به محقق عراقی (رحمه‌الله) است که ایشان فرمود ذهن یک مفهوم کلی اختراع یا انتزاع می‌نماید مثل «فرد» یا «شخص» که افراد خارجی مقوم این مفهوم هستند و در نتیجه این مفهوم حکایت و مرآت برای افراد است. در مقابل مفاهیمی که از ذات یا عوارض انتزاع می‌شوند حکایت از افراد ندارند.

با این بیان وضع عام موضوع له خاص قابل فرض است و مرحوم آقای صدر (رحمه‌الله) نیز می‌فرماید روی این بیان و طبق تمام مسالک که در حقیقت وضع وجود دارد، می‌توانیم وضع عام موضوع له خاص را تصور نمائیم.

اما طبق نظریه خودشان که وضع امری واقعی و اقتران مخصوص و شدید بین لفظ و معنا است، اولین مطلب این است که در مقابل صاحب منتقی الاصول (رحمه‌الله) که می‌گفت لازم نیست موضوع له تصور شود، ایشان می‌گویند در هنگام ایجاد اقتران بین لفظ و معنا، واضع باید خاص که موضوع له است را به حمل شایع در ذهن بیاورد؛ پس اگر خاص به حمل اولی تصور شود، موضوع له قرار نمی‌گیرد.

سپس می‌فرماید بنا بر مسلک ما وضع ناشی از امری تکوینی است که در مرحله ایجاد وضع و علقه یا اصدار حکم که در ذهن واضح است، علقه ایجاد می‌شود نه در مرحله جری و تطبیق بر محکوم علیه. اما طبق مبنای صاحب منتقی الاصول (رحمه‌الله) در وضع اگر موضوع له به حسب واقع روشن و معلوم باشد همین مقدار کافی است. سپس می‌فرماید طبق مسلک قرن اکید زمانی که واضح معنای عام را تصور می‌نماید و قصد دارد لفظ را برای افراد قرار بدهد، باید این اقتران بین لفظ و معانی خاص تکرار شود؛ مثلاً واضح باید به تعداد افرادی که مشمول این عام هستند در مرحله اصدار حکم بین لفظ و همه این افراد اقتران ایجاد نماید. کیفیت حصول اقتران نیز به این صورت است که وقتی چندین بار بین لفظ و افراد مختلف اقتران ایجاد شد، به صورت اتوماتیک و قهری بین این لفظ و همه افراد اقتران ایجاد می‌شود؛ مثلاً در باب حروف که وضع عام موضوع له خاص است، ایشان می‌گویند حرف «من» اسمیه را که دو طرف دارد یک بار برای فردی که ابتدای آن قم و انتهای آن تهران است و یک بار برای فردی که ابتدای آن قم و انتهای آن کاشان است و... قرار می‌دهد. زمانی که این مسئله تکرار شود به صورت قهری بین «من» و سایر افراد دیگر نیز اقتران ایجاد می‌شود.^[3]

بررسی کلام مرحوم شهید صدر (رحمه‌الله)

صرف نظر از این اشکال که گفتیم این مسلک تنها در وضع تعینی مورد قبول است و در وضع تعینی ولو با عامل کیفی امکان ندارد به سبب لفظ چیزی واقعیت پیدا نماید، دو اشکال دیگر بر مبنای ایشان وارد است:

اشکال اول: طبق اعتراف ایشان و روی مسلک قرن الاکید باید موضوع له که فرد است احضار شود. اشکال این است که مگر این امکان وجود دارد که واضح همه افراد را در ذهن خود احضار نماید؟! اشکال دوم: در خارج واضح معنای عام را تصور نموده و لفظ را برای افراد آن قرار می‌دهد اما این که یک بار اقتران بین لفظ و یک فرد و مرتبه دیگر اقتران بین همین لفظ و فرد دوم را انجام دهد، مخالف وجدان و واقع است و در وضع چنین مراحل وجود ندارد؛ در نتیجه طبق این مبنا، تصور وضع عام و موضوع له خاص ممکن نیست.

و صَلَّی اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] □ نساء، 58.

[2] □ احزاب، 72.

[3] □ «هذا؛ و لكن إمكان الوضع العام و الموضوع له الخاصّ بالطريقة المذكورة إنما يعقل مبنياً على التصورات المشهورة في حقيقة الوضع من اعتباره أمراً تشريعياً بحتاً. و أما بناء على ما هو الصحيح من كونه أمراً واقعياً و هو القرن المخصوص بين اللفظ و المعنى لكي تتحقق بذلك صغرى قوانين الاستجابة الذهنية الطبيعية فلا بد للوضع في مقام تحقيق هذا الهدف من استحضر المعنى الخاصّ بنفسه أي ما هو خاص بالحمل الشائع في الذهن لكي يحقق الاقتران و السببية بينه و بين اللفظ و لا يكفي تصور ما هو خاص بالحمل الأولي. و إن شئت قلت: ان الوضع بناء على المسلك الصحيح ينشأ من الجنبه التكوينية لعملية الوضع لا الجنبه الاعتبارية، و هذا يعني ان العلقه الوضعيّة تحصل في مرحلة إصدار الحكم لا مرحلة جريه على المحكوم عليه. فلا بد من افتراض ثبوت المعنى الخاصّ المراد وضع اللفظ بإزائه في هذه المرحلة و لا يكفي ثبوته في مرحلة الجري فقط. و التوصل إلى نتيجة الوضع العام و الموضوع له الخاصّ بناء على هذا المسلك إنما يعقل عن طريق تكرار الاقتران بين اللفظ و بين المعاني الخاصة بنحو ينتج الاقتران بين اللفظ و بين كل فرد من تلك المعاني.» بحوث في علم الأصول، ج 1، ص: 92 و 93.